

مبانی فقهی حق بر اطلاعات

دریافت: ۹۱/۸/۲۴ تأیید: ۹۱/۱۱/۲۵ عادل ساریخانی* و روح‌الله اکرمی سراب**

چکیده

«حق بر اطلاعات»، به معنای حق دسترسی شهروندان به اطلاعات در اختیار مؤسسات حکومتی، از جمله حقوقی است که در عرصه بین الملل، مورد توجه جدی قرار گرفته است. در کشور ما نیز در سال ۱۳۸۸ با تصویب قانون «انتشار و دسترسی آزاد به اطلاعات»، این حق به صورت عام و فراگیر، وارد نظام حقوق موضوعه شد. بر اساس قانون مزبور، کلیه مؤسسات عمومی و خصوصی، مکلفند به جز در موارد استثناء، هر نوع اطلاعات مضبوط را متعاقب درخواست شهروندان در اختیار ایشان قرار دهند.

در فقه اسلامی، مبانی متعددی نظیر روایات، سیره معصومین علیهم‌السلام، تعلق اطلاعات عمومی به مردم و قاعده لزوم حفظ نظام، وجود دارد که برای اثبات چنین حقی، ممکن است، مورد استدلال قرار گیرند. نوشتار حاضر، ضمن تبیین ادله مزبور به ارزیابی دلالت آنها بر موضوع حق بر اطلاعات، پرداخته است.

واژگان کلیدی

فقه اسلامی، حقوق ایران، حق بر اطلاعات، آزادی اطلاعات

* استادیار دانشکده حقوق دانشگاه قم: adelsari@yahoo.com

** دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی: akramisarab@yahoo.com

مقدمه

«حق بر اطلاعات»^۱ اصطلاحی است که امروزه در ترمینولوژی متداول میان صاحب‌نظران، جایگزین اصطلاح کلاسیک «آزادی اطلاعات»^۲ شده است (Mendel, 2008, P. 3). البته با دقت بیشتر می‌توان گفت این حق، نه تعبیر دیگری از اصل آزادی اطلاعات، بلکه نتیجه و محصول آن به‌شمار می‌رود (انصاری، ۱۳۸۷، ص ۲۶). با بررسی اسناد بین‌المللی و دکترین حقوقی، می‌توان حسب سعه و ضیق اتخاذ شده در تعریف، دو دیدگاه متمایز را در خصوص مفهوم اصل آزادی اطلاعات، مشاهده نمود:

الف) تعریف موسع. بنا بر این تعریف، اصل آزادی اطلاعات، عبارت است از جریان عاری از محدودیت داده‌ها در سطح جامعه؛ به‌گونه‌ای که تحصیل، انتقال و انتشار آنها به‌صورت آزادانه، صورت پذیرد که در این صورت، حق بر اطلاعات، عبارت از حق افراد در کسب هرگونه اطلاعات و انتقال و انتشار آزادانه آن در هر مکانی خواهد بود. قطعنامه شماره (۱) ۵۹ مجمع عمومی سازمان ملل متحد، مصوب سال ۱۹۴۶ میلادی به‌عنوان نخستین سند بین‌المللی در عرصه آزادی اطلاعات، با چنین رویکردی این اصل را متضمن حق جمع‌آوری، انتقال و انتشار اخبار در هر مکانی دانسته است» (The General Assembly, 1946, Resolution No. 59(1)).

ب) تعریف مضیق. با گذشت زمان، جامعه بین‌الملل، ضمن تحدید دامنه مفهومی آزادی اطلاعات، آن را منحصر بر آزادی شهروندان در دسترسی به اطلاعات نگهداری‌شده توسط مؤسسات دولتی نموده است که در این رهیافت، آزادی اطلاعات اولاً: تنها شامل آزادی در تحصیل اطلاعات بوده و منصرف از مواردی نظیر انتقال و انتشار آنها می‌باشد و ثانیاً: فقط اطلاعاتی در این چارچوب، مطمح نظر قرار می‌گیرد که در اختیار مؤسسات وابسته به حکومت بوده و یا کارکرد عمومی دارند. در کنوانسیون دسترسی به مدارک رسمی که در سال ۲۰۰۹ میلادی در «ترومسو» نروژ، توسط شورای اروپا تهیه شد این نهاد در معنای دسترسی به مدارک نگهداری‌شده نزد مقامات دولتی، منحصر شد (Council of Europe, 2009, Convention on Access to Official Documents, No. 205).

لذا بر مبنای تعریف کنونی که مورد وفاق متخصصان عرصه آزادی اطلاعات نیز واقع شده، می‌توان حق بر اطلاعات را به معنای حق اعتباری^۳ دسترسی اشخاص به اطلاعاتی که در اختیار نهادهای دولتی می‌باشد، تعریف نمود (Birkinshaw, 2010, P. 29).

در حقوق موضوعه کشور ما در «ماده ۵ قانون مطبوعات»، مسأله حق بر اطلاعات در ارتباط با مطبوعات و رسانه‌ها، منعکس گردیده بود، لکن به دنبال شکل‌گیری یک مطالبه بین‌المللی، مبنی بر به رسمیت شناختن حق بر اطلاعات، قانونگذار در سال ۱۳۸۸ با تصویب قانون انتشار و دسترسی آزاد به اطلاعات، این حق را به صورت نظام‌مند و نسبت به آحاد اعضای جامعه، مطمح نظر قرار داد. ماده ۲ قانون مزبور، صراحتاً در خصوص حق شهروندان برای دسترسی به این‌گونه اطلاعات، مقرر می‌دارد: «هر شخص ایرانی، حق دسترسی به اطلاعات عمومی را دارد، مگر آنکه قانون، منع کرده باشد» و در ماده ۵ در مقام الزام مؤسسات حکومتی به رعایت حق یادشده، اشعار می‌دارد: «مؤسسات عمومی، مکلفند اطلاعات موضوع این قانون را در حداقل زمان ممکن و بدون تبعیض در دسترس مردم قرار دهند».

استقصای سوابق ناظر بر تدوین لایحه آزادی اطلاعات که منجر به تصویب قانون انتشار و دسترسی آزاد به اطلاعات گردیده، نشان می‌دهد که توجه اصلی طراحان، عمدتاً به اسناد خارجی ذیربط بوده و نسبت به مبناشناسی فقهی این نهاد حقوقی، تتبع بایسته‌ای صورت نگرفته است. ثمره چنین رویکردی، موجب می‌شود مجریان نسبت به قانون به دیده یک آورده بیگانه، نگریسته و چندان خود را ملتزم به تحقق آن ندانند؛ چرا که با وجود گذشت چند سال از تصویب قانون مزبور، عدم تهیه آیین‌نامه اجرایی آن که حسب حکم مندرج در ماده ۸، می‌بایست ظرف شش ماه از تاریخ تصویب، توسط هیأت وزیران تصویب می‌گردید، مؤیدی بر این ادعا است.

از همین رو، مبناشناسی فقهی حق بر اطلاعات به عنوان یکی از مؤلفه‌های نظام حقوق موضوعه کشور، می‌تواند زمینه مشروعیت‌دهی به نهاد مذکور را افزایش داده و بستر نیل به اهداف مورد نظر از وضع چنین مقرراتی را برآورده سازد.

به همین منظور در نوشتار حاضر، تلاش شده تا ضمن طرح دلایل فقهی‌ای که ممکن است، جهت اثبات حق مزبور مورد استناد قرار گیرند (گفتار اول)، به ارزیابی دلایل موصوف پرداخته و موقعیت این نهاد حقوقی را از منظر فقه امامیه، مورد بررسی و تبیین قرار دهیم (گفتار دوم).

گفتار اول: مستندات فقهی ناظر بر ثبوت حق بر اطلاعات

تبع انجام‌شده، نشان می‌دهد که در فقه سیاسی شیعه، بحث مستقل و جامعی در خصوص حق بر اطلاعات در مفهوم مضیق آن، صورت نگرفته است که شاید دلیل اصلی این مسأله نیز در مبسوط‌الیدنبودن فقیهان در شرایط سیاسی و اجتماعی گذشته بوده است. لکن در عصر حاضر با استقرار حکومت اسلامی در کشور ما، بررسی موضوع حق شهروندان بر دسترسی به اطلاعات در اختیار کارگزاران حکومتی از منظر فقهی به ضرورتی اجتناب‌ناپذیر تبدیل شده است. جهت اثبات این حق از نظر موازین فقهی، استدلال به دلایلی چند، قابل تصویر بوده که در ادامه به بررسی آنها می‌پردازیم.

۱. روایت علوی

یکی از مستندات فقهی قائلین (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۸، ص ۳۲۶-۳۲۵) به شناسایی حق شهروندان بر دسترسی به اطلاعات در اختیار حکومت، روایتی است که طی آن حضرت علی علیه السلام در نامه‌ای خطاب به فرماندهان نظامی می‌نویسند: «آگاه باشید که شما این حق را بر عهده من دارید که هیچ رازی را جز در خصوص جنگ از شما پنهان ننمایم و کاری را جز احکام شرع، بدون مشورت با شما انجام ندهم». این روایت با اندک تفاوتی در منابع ذیل نیز نقل شده است.

الف) شیخ طوسی (ره) در «أمالی» این روایت را به نقل از استادش؛ شیخ مفید (ره) بدین صورت نقل نموده است: «ألا و إن لکم عندی أن لا أحتجبنّ دونکم سراً إلا فی حرب و لا أطوی دونکم أمراً إلا فی حکم» (شیخ طوسی، ۱۴۱۴ق، ص ۲۱۷).

ب) سید رضی (ره) آن را در نامه پنجاهم نهج البلاغه، بدین شکل ذکر کرده است:

«ألا و إن لكم عندي ألا أختبئ دونكم سرّاً إلا في حرب و لا أطوي دونكم أمراً إلا في حكم» (صالح، ۱۴۱۴ق، ص ۴۲۴). «نصربن مزاحم منقري» در کتاب «وقعه صفین» نیز آن را با همین مضمون آورده است (منقري، ۱۴۰۴ق، ص ۱۰۷).

۲. سیره معصومین علیهم السلام

تدقیق در سیره و روش عملی ائمه معصومین علیهم السلام، گواه بر آن است که ایشان حق مردم بر اطلاعات را به رسمیت شناخته‌اند. این امر به شیوه‌های مختلف، محقق می‌شده است. اولاً: معصومان علیهم السلام در ارتباط با بسیاری از امور حکومتی به گونه‌ای شفاف عمل می‌نمودند که عموم جامعه به راحتی بتوانند از فرآیند اجرایی آن آگاهی پیدا نمایند. به‌طور مثال در ارتباط با مقوله دادرسی، نقل شده که امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه به قضاوت میان مردم می‌پرداختند (ابن براج، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص ۵۹۲). در روایتی آمده که حضرت که از قضاوت «شریح» در خانه خویش اطلاع یافته بودند وی را از این کار، نهی نموده و فرموده بودند: «یا شریح اجلس فی المسجد فانه اعدل بین الناس فانه وهن بالقاضی ان یجلس فی بینه» (الفاضل الهندی، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۳۳۱). در باب مسأله بیت‌المال نیز حضور مردم، هنگام تقسیم نقل شده (ابن هلال ثقفی، ۱۳۹۵ق، ج ۱، ص ۵۲). روایت شده در دوران حکومت حضرت علی علیه السلام، خراج اصفهان رسید، حضرت نیز مردم را فراخواندند که فردا بیایند و سهم خویش را از بیت‌المال بگیرند (همان، ص ۸۳). ثانیاً: در مواردی هم که مردم در مورد مسائل مختلف از معصومین علیهم السلام، درخواست اطلاعات می‌کردند، ایشان به اطلاع‌رسانی می‌پرداختند. به‌طور مثال در مورد امام حسن مجتبی علیه السلام در روایتی آمده که پس از صلح ایشان با معاویه، برخی که از دلیل این تصمیم حضرت، آگاهی نداشتند از ایشان سؤال می‌کنند که علی‌رغم حقانیت خویش و گمراهی و طغیانگری معاویه، چگونه حاضر به صلح با او شده‌اند؟ حضرت علیه السلام، ضمن اشاره به آنکه دلیل مصالحه ایشان با معاویه، همانند دلیل مصالحه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با «بنی‌ضمیره» و «بنی‌اشجع» و «اهل مکه» هنگام عدول از «حدیبیه» بوده، تصریح می‌فرماید: «لولا ما أتیت لما ترک من شیعتنا علی وجه الأرض»

أحدٌ إلا قُتل» (شیخ صدوق، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۲۱۱). مفهوم این مصلحت‌اندیشی آن حضرت این بوده که در صورت عدم مصالحه با معاویه، حیات شیعه به مخاطره می‌افتاده است و لذا امام علیه السلام برای جلوگیری از چنین پیشامدی تن به آن صلح داده‌اند. حتی در مواردی ائمه معصومین علیهم السلام شخصاً مردم را به کسب اطلاعات، دعوت می‌نمودند. نمونه آن، روایات متعددی است که از حضرت علی علیه السلام، نقل شده که مردم را به سؤال کردن از خویش ترغیب می‌نمودند. از جمله مواردی که حضرت علیه السلام این کار را کرده‌اند، پس از بیعت مردم با ایشان بوده که بر منبر مسجد رفته و فرموده‌اند: «یا معاشر الناس سلونی قبل أن تفقدونی» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۰، ص ۱۱۷). مورد بعدی بر فراز منبر مسجد کوفه بوده که فرموده‌اند: «أیها الناس سلونی قبل أن تفقدونی» (همان، ص ۱۲۱). مصداق دیگر در میان اهل بصره بوده که همین دعوت را تکرار فرموده‌اند (همان، ج ۳۹، ص ۳۴۸). نقل دیگر، مربوط به پس از خاتمه جنگ «نهروان» بوده که چندبار این را تکرار و فرموده‌اند: «سلونی قبل أن تفقدونی، سلونی عما شئتم، سلونی قبل أن تفقدونی» (همان، ج ۳۳، ص ۳۶۶) که در این راستا، مردم از موضوعات مختلف از حضرت، کسب اطلاع می‌نمودند. با توجه به اطلاق سخن حضرت علیه السلام و خصوصاً با توجه به شرایط و موقعیت صدور چنین کلامی از ایشان، مشخص می‌شود که نمی‌توان این دعوت به تحصیل اطلاعات را مختص به سؤال از امور عبادی دانست؛ چرا که چنین استنباطی، فاقد قرینه و خلاف ظاهر است.

ما حصل مطالب اخیر آنکه با دقت در سیره ائمه معصومین در ارائه اطلاعات به مردم در موارد متعدد، می‌توان گفت با الغای خصوصیت از آنها می‌شود حق دسترسی مردم به اطلاعات را به صورت عام و کلی استنتاج نمود.

۳. اقتضای ادله وجوب شورا بر حکومت

نصوص متعددی بر وجوب مشورت زمامداران و کارگزاران حکومت اسلامی با مردم وجود دارد. به طور مثال، خداوند متعال در سوره مبارکه آل عمران به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم دستور به مشورت داده و می‌فرماید: «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ»

عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (آل عمران(۳): ۱۵۹). روایات متواتری نیز وجود دارد که به اهمیت مسأله مشورت پرداخته‌اند. نظیر روایتی منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام که ناظر بر وجوب مشورت کردن می‌باشد: «شاوروا فالنَّجَحُ فِي الْمَشَاوِرَةِ» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ق، ص ۳۱۳). به علاوه تنبع در سیره معصومین علیهم السلام نیز به خوبی، همین موضوع را نشان می‌دهد. از جمله در مورد پیامبر اعظم که مشورت با اصحاب از جانب ایشان به صورت مکرر گزارش شده است. از امام رضا علیه السلام نیز در این زمینه نقل شده که فرموده‌اند: «ان رسول الله صلی الله علیه و آله كان يستشير اصحابه ثم يعزم على ما يريد» (برقی، ۱۳۷۱ق، ج ۲، ص ۶۰۱).

لذا با توجه به وجوب مشورت و محاسن آن، پرواضح است که تحقق آن مستلزم آگاهی طرف مشورت می‌باشد. از این رو، مادام که مردم نسبت به اطلاعات، دسترسی نداشته باشند، نمی‌توان بر این فریضه عمل نمود، پس نتیجه آن می‌شود که از حیث تعلق حکم وجوب بر مقدمه واجب، رعایت حق بر اطلاعات بر حکومت، واجب خواهد بود.

۴. اقتضای نصوص ناظر بر احتراز از قرارداد خود در معرض سوء ظن

از دیگر دلایل حق مردم بر تحصیل اطلاعات ناظر بر حاکمیت، نصوصی است که افراد را از اینکه خود را در معرض سوء ظن و تهمت دیگران قرار دهند، نهی می‌نماید. عدم اطلاع‌رسانی در مورد عملکرد متصدیان حکومت می‌تواند موجب قرارگرفتن ایشان در مظان اتهام جامعه شده و اذهان عمومی را آلوده به شبهه سازد. لذا در چنین مواردی قائل شدن به حق دسترسی مردم به اطلاعات می‌تواند سبب جلوگیری از چنین وضعیتی شود. از این رو، در نصوص دینی موارد متعددی که بیانگر اطلاع‌رسانی به مردم از سوی مجریان حکومت بوده، وجود دارد. حضرت علی علیه السلام در عهدنامه خویش خطاب به مالک اشتر، زمانی که وی را به حکومت «مصر» منصوب فرمودند، چنین دستور دادند: «و أن ظنت الرعية بك حيفاً، فأصحر لهم بعذرک و اعدل عنک ظنونهم بإصهارک، فإن فی ذلک ریاضة منک لئفسک و رفقاً برعیتک و

إعذاراً تبلغ به حاجتك من تقويمهم على الحق» (صالح، ۱۴۱۴ق، ص ۴۴۲). برخی از صاحب‌نظران با استفاده از این روایت، حکومت را مکلف دانسته‌اند در مواردی که اقدام صورت گرفته، زمینه سوء برداشت مردم را فراهم می‌نماید، حقیقت را برای ایشان آشکار نموده و ضمن متقاعد نمودن آنها، جهلشان را مرتفع سازد (هاشمی خوئی و دیگران، ۱۴۰۰ق، ج ۲۰، ص ۲۹۴).

نمونه‌های متعددی در تاریخ صدر اسلام مشاهده می‌شود که نشان می‌دهد زندگی پیامبر گرامی اسلام ﷺ، سرشار از شفافیت در حکومت و اطلاع‌رسانی به مردم - تا جایی که مصالح امت اسلامی ایجاب می‌نموده - بوده است که در ادامه به ذکر دو نمونه، بسنده می‌شود. نقل شده که وقتی پیامبر اکرم ﷺ تصمیم گرفتند که مکه را به قصد سرزمین قبایل «هوازن» و «ثقیف» ترک گویند، حکومت و اداره امور شهر را به «عتاب بن اسید» که جوانی بردبار و خردمند بود و بیش از بیست بهار از عمر وی نگذشته بود سپردند (سبحانی، ۱۳۶۳، ص ۳۵۲ و ۳۷۱)، در اینجا پیش‌بینی می‌شد که با وجود برخی افراد مسن، انتصاب جوان مزبور از سوی پیامبر به‌عنوان حاکم جامعه اسلامی با شبهات و انتقاداتی مواجه شود، لذا حسب نقل، حضرت ﷺ خطاب به مردم به اطلاع‌رسانی پیرامون دلیل تصمیم‌گیری خویش پرداختند. ایشان در مرقومه‌ای که در این راستا می‌نویسند، پس از بیان تفویض حکم فرمانداری عتاب، فضایل وی را برشمرده تا مردم بدانند که انتخاب وی در چارچوب ضابطه و مبتنی بر شایستگی او بوده است و لذا مردم را از مخالفت با او برحذر داشته و تصریح می‌نمایند که مبادا کسی به دلیل سن کم وی به مخالفت با او برخیزد؛ زیرا کسی که از نظر سنی بزرگتر است، لزوماً شایسته‌تر نیست، بلکه فردی که شایستگی بیشتری دارد، بزرگ‌تر محسوب خواهد شد (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۱، ص ۱۲۳). در مورد دیگری روایت شده کالایی به دست نبی گرامی اسلام ﷺ رسید و حضرت آن را میان اهل «صُفه» تقسیم نمودند، ولی چون میزان آن برای همه ایشان کافی نبود، این کالا تنها به برخی از ایشان رسید. حضرت از بیم آنکه مبادا شبهه‌ای در دل سایرین رخنه نماید، نزد آنان رفته و خطاب فرمودند: «مَعذِرَةٌ إِلَى اللَّهِ عِزُّ وَ جَلُّ وَ إِلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الصُّفَّةِ إِنَّا أَوْتِينَا بَشْيَءٍ

فأردنا أن نقسمه بينكم فلم يسعكم فخصت به أناساً منكم خشينا جزعهم و هلعهم» (عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۶، ص ۲۶۶). بر اساس این روایت، حضرت ﷺ ضمن عذرخواهی از ایشان صراحتاً بیان فرموده‌اند که قصد تقسیم آن را میان ایشان داشته، ولی مقدار آن برای همه کافی نبوده، لذا آن را به کسانی داده‌اند که ترس از بی‌تابی و ناشکیبایی آنها وجود داشته است. اهمیت این مسأله به حدی است که حتی ائمه معصومین علیهم‌السلام در جایی که ابعاد حریم خصوصی ایشان ممکن بود موجبات بدگمانی مردم را فراهم سازد نیز به ارائه اطلاعات به مردم می‌پرداختند. در همین زمینه روایت شده که یکی از اصحاب حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ایشان را در حالی که کنار درب منزلی از منازل مدینه ایستاده و همراهشان زنی بود مشاهده نمود، پس از سلام، چون از کنار حضرت عبور کرد، حضرت او را خوانده و فرمود: «این زن، فلانی همسر من است. صحابی عرض کرد یا رسول الله! مگر می‌شود نسبت به شما سوء ظن داشت؟ پس حضرت فرمودند: همانا شیطان مانند خون در تن آدمی جریان دارد» (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۱۸، ص ۳۸۰). برخی از فقها با استشهاد به روایت مذکور بیان داشته‌اند چنانچه رفتار شخصی حسب ظاهر، مغایر با گفتار وی باشد - هر چند رفتار مزبور شرعاً موجه باشد - در صورتی که بیم آن باشد که آن رفتار موجب به‌شبهه‌افتادن دیگران شود، لازم است وجه آن را بیان نموده تا مبدا دیگران دچار وسوسه شیطانی شوند (شهید ثانی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۸۵).

۵. ادله ناظر بر نهی از کتمان علم

یکی از دلایلی که ممکن است در زمینه حق بر اطلاعات، طرح شود به نصوص مربوط به نهی از پنهان‌داشتن علم از سایرین برمی‌گردد که ذیلاً به چند نمونه، اشاره می‌شود:

الف) آیه کتمان

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ»

(بقره (۲): ۱۵۹). همچنين در آيه ديگري مي فرمايد: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ الْكِتَابِ وَيَشْتُرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (بقره (۲): ۱۷۴).

ب) روايات متواتر و يا لاقل مستفيضی نیز وجود دارند که مفید همین معنا هستند؛ مانند روايت منسوب به نبي گرامي اسلام ﷺ که فرمودند: «اذا ظهرت البدع في امتي - فليظهر العالم علمه - فمن لم يفعل فعليه لعنة الله» (عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۶، ص ۲۶۹) و روايت منقول از امام صادق عليه السلام که فرمودند: «قرات في كتاب علي عليه السلام ان الله لم ياخذ على الجهال عهداً بطلب العلم حتى اخذ على العلماء عهداً ببذل العلم للجهال لان العلم كان قبل الجهل» (كليني، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۴۱).

از اين رو، با ملاحظه نصوص مذکور مي توان گفت که هر ذي علمي که از ارائه اطلاعات خویش به ديگران خودداري ورزد، مرتکب رفتار منهي عنه گرديده و بدین جهت، حکومت نیز به عنوان یکی از مضمولين حکم مذکور مي تواند تابع الزامات برآمده از ادله اخير گشته و مکلف به ارائه اطلاعات به شهروندان تلقي گردد.

۶. قاعده لاضرر

به حسب قاعده لاضرر، ممکن است گفته شود که کتمان اطلاعات از مردم، مصداق اضرار به ایشان تلقي می شود که به حکم قاعده مزبور، ممنوع اعلام شده است. لذا حکومت باید حق شهروندان را بر تحصيل اطلاعات به رسمیت بشناسد.

۷. سیره عقلاء

یکی ديگر از دلایلی که بر شناسایی حق بر اطلاعات، مورد استناد قرار می گیرد، بنای عقلاء است. تقرير این استدلال بدین گونه است که با توجه به اینکه در جوامع مختلف، حق دسترسی شهروندان به اطلاعات موجود نزد مؤسسات دولتی به رسمیت شناخته شده؛ به گونه ای که در زمان حکومت معصومين عليه السلام هم نمونه های متعددی از دسترسی مردم به اطلاعات نزد ایشان حکایت شده و امروزه نیز در اسناد بین المللی متعدد بر رعایت آن تأکید شده است، استفاده می شود که پذیرش این حق، مورد تسالم

خردمندان در سراسر دنیا است. لذا چون منع و ردعی از سوی شارع مقدس که در رأس عقلاء است، بر این مسأله وارد نشده پس می‌توان به شناسایی این نهاد حقوقی حکم نمود.

۸. تعلق مالکیت اطلاعات به مردم

از منظر آموزه‌های اسلامی، حکومت، امانتی در دست متصدیان به‌شمار می‌رود. لذا مشاهده می‌شود که حضرت علی علیه السلام در نامه به حاکم «آذربایجان» به وی خاطر نشان می‌شوند که «إن عملک لیس لک بطعمه و لکنه فی عنقک أمانة» (صالح، ۱۴۱۴ق، ص ۳۶۶). امانی بودن حکومت از دو جنبه می‌باشد (عمید زنجانی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۱۹۸). نخست آنکه امانتی الهی است که به لحاظ آنکه حاکم اسلامی، خلیفه خداوند متعال و پیامبر و جانشینان معصوم او علیهم السلام محسوب می‌شود، وارث و امانتدار این امانت می‌باشد و دوم اینکه حکومت بر مردم از حیث تحویل، ودیعه و امانتی از سوی ایشان محسوب می‌شود؛ چنانکه از حضرت امیر علیه السلام نقل شده که به کارگزاران خویش فرموده‌اند: «فانکم خزائن الرعیة و وکلاء الامة و سفراء الائمة و لا تحشموا احداً عن حاجته و لا تحبسوه عن طلبته» (صالح، ۱۴۱۴ق، ص ۴۲۵). از این رو، برخی از فقهای عظام، امانی بودن حکومت در اسلام را از ضروریات دین دانسته‌اند. محقق نائینی در این خصوص می‌گوید: «رجوع حقیقت سلطنت اسلامی، بلکه در جمیع شرایع و ادیان، به باب امانت و ولایت احد مشترکین در حقوق مشترکه نوعیه، بدون هیچ مزیت برای شخص متصدی... از اظهر ضروریات دین اسلام و بلکه تمام شرایع و ادیان است» (نائینی، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۷۱).

با این مقدمات، روشن می‌شود که اگر اصل تصدی حکومت را امانت جامعه نزد مجریان بدانیم، نتیجه تبعی آن این است که اطلاعاتی هم که حکومت در راستای عهده‌داری این امانت، تحصیل می‌نماید در عداد همان امانت، قلمداد می‌گردد و در صورت مطالبه صاحب امانت باید آن را در راستای مسؤولیت خویش در اختیار متقاضی بگذارد.

۹. قاعده لزوم حفظ نظام

قاعده فقهی لزوم حفظ نظام نیز برای اثبات حق بر اطلاعات، قابل استناد است. البته قبل از بیان وجه تقریب استدلال، لازم است اصل قاعده، مورد تبیین قرار گیرد. قاعده مزبور که بیانگر حرمت اخلال در نظام و وجوب حفظ آن از نظر شرعی است در فقه شیعه، مبنای بسیاری از واجبات و محرمات در ابواب عبادات و معاملات بوده که متکی بر حکم عقل بوده و مورد تسالم همه فقها می‌باشد؛ چرا که حسب مستقلات عقلیه انجام آنچه موجب اختلال نظام زندگانی نوع بشر و پراکندگی قوام معاش و تفرقه اجتماعات ایشان خواهد شد، قبیح بوده و هر فعلی که حفظ نظام مذکور، متوقف بر آن است لازم می‌باشد و با وجود حکم عقل به صورت مستقل، برای اطلاق حکم حرمت و وجوب با ملاحظه ملازمه بین حکم شرع و عقل، نیاز به دلیل تعبدی خاص از ناحیه شرع نیست و بلکه نصوص وارده در باب موضوع می‌توانند از حیث ارشاد به حکم عقل، مورد توجه قرار گیرند (سیفی مازندرانی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۱۳-۱۱). فقها بر اساس این قاعده در ابواب مختلف فقهی، حکم به وجوب برخی افعال نظیر قضاوت (خوئی، ۱۴۲۲ق، ج ۴۱، ص ۶)، اجرای حدود در زمان غیبت (موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۴۷۶)، تعزیر در ارتکاب محرمات (خوانساری، ۱۴۰۵ق، ج ۷، ص ۹۷؛ خوئی، ۱۴۲۲ق، ج ۴۱، ص ۴۰۸) و اشتغال به حرفه‌هایی که جامعه به آنها نیاز دارد (خوئی، بی‌تا، ج ۴، ص ۴۹۶) نموده‌اند. همچنین حکم به عدم استماع دعوای اعسار بدون تحقیق، اماریت ید و حجیت گواهی شاهی که به حسب ظاهر، عادل است نیز از دیگر مصادیقی است که بر این قاعده، مبتنی گشته است (سیفی مازندرانی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۲۵-۲۴). جایگاه قاعده حفظ نظام به اندازه‌ای اهمیت دارد که برخی از فقها بر اساس این ملاک، واجبات را بر دو نوع واجبات نظامی و واجبات تعبدی، تقسیم نموده و معیار وجوب را در دسته نخست، قاعده لزوم حفظ نظام دانسته‌اند (نائینی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۴۲).

احتجاج به قاعده مورد بحث، جهت اثبات حق بر اطلاعات، مستلزم بررسی چگونگی توقف حفظ نظام اجتماعی بر شناسایی حق بر اطلاعات می‌باشد. همانطور که

عقل حکم می‌کند افراد در صورتی که در معرض نظارت دیگران قرار داشته باشند، مرتکب جرم و انحراف نخواهند شد و این محیط پوشیده است که زمینه مناسب بزهکاری و کزروی را مهیا می‌نماید. لذا اهمیت این مسأله در ارتباط با کارگزاران دولتی نیز بر کسی پوشیده نیست؛ زیرا قدرت در اختیار ایشان اگر به درستی کنترل نشود، سبب بروز فساد در ساختار حکومت و بالتبع از بین رفتن بیت المال و اجحاف به جامعه و ایجاد فضای یأس و بی‌اعتمادی میان مردم خواهد شد؛ به گونه‌ای که به تدریج، نظام جامعه را متزلزل خواهد کرد. از این رو، مشاهده می‌شود که در جامعه بین‌الملل، کارشناسان به تبعیت از حکم عقل مستقل به سمت برقراری نظام آزادی اطلاعات رفته و شناسایی حق شهروندان بر دسترسی به اطلاعات در اختیار حکومت را به‌عنوان راهکاری پیشگیرانه برای مقابله با فساد، توصیه نموده‌اند. ضرورت دسترسی به اطلاعات در اختیار مؤسسات عمومی، به‌صورت گسترده‌ای در سال ۲۰۰۳ میلادی به منزله ابزاری برای کمک به موضوع بسیار جدی و دشوار مبارزه با فساد، مورد شناسایی قرار گرفته است (Mendel, 2008, P. 20). گزارش ناظر بر فساد جهانی در نشریه سالیانه سازمان شفافیت بین‌الملل، تمرکز ویژه‌ای را بر مسأله شفافیت و دسترسی آزاد به اطلاعات و برجسته‌سازی اهمیت آن در مقابله با فساد داشته است. در مقدمه این گزارش آمده که دسترسی به اطلاعات، مهم‌ترین سلاح در برابر فساد است. این مسأله به‌صورت رسمی در کنوانسیون مبارزه با فساد سازمان ملل متحد (مریدا)، مورد تصریح قرار گرفته است. کنوانسیون، کشورهای عضو را به انحای مختلف در مواد (۱) و (a) ۱۰ به تضمین شفافیت دولتی در سطح کلی، فرا می‌خواند. طبق بند الف ماده ۱۰ کنوانسیون «هر کدام از کشورهای عضو، لازم است در تشکیلات دولتی خود تدابیری را که برای تقویت شفافیت ممکن است ضرورت داشته باشد، انجام دهند؛ نظیر اتخاذ مراحل یا مقرراتی که به‌صورت متناسب و با ملاحظه حفاظت از حق خلوت و داده‌های شخصی به اعضای جامعه، اجازه تحصیل اطلاعات پیرامون تشکیلات، عملکرد و فرآیندهای تصمیم‌گیری پیرامون اداره عمومی کشور و تصمیمات و اقدامات قانونی‌ای که به جامعه، ارتباط دارد را فراهم می‌سازد» (Ibid).

نقش پیشگیرانه آزادی اطلاعات، نسبت به بروز فساد به حدی است که در عمل نیز کشورهای که به سطح بالایی از فساد آلوده هستند به ابزار مزبور، متمسک می‌شوند. به‌عنوان نمونه، پارلمان «اسلواکی» در سال ۲۰۱۱ میلادی به اصلاح قانون مدنی پرداخته و به‌منظور مقابله با فساد، اعتبار کلیه قراردادهای خدمات دولت را منوط به انتشار بر روی اینترنت نمود (Simecka, 2011, p. 3).

با توجه به مراتب فوق پر واضح است که شناسایی حق بر اطلاعات در راستای حفظ نظام و به‌منظور مقابله با معضل فساد اداری و جلب اعتماد مردمی و روی‌گردان‌نشدن آنها از حکومت اسلامی کاملاً قابل توجیه می‌باشد.

گفتار دوم: نقد و بررسی ادله

در این بخش به ارزیابی دلایل مورد استناد، جهت اثبات حق بر اطلاعات می‌پردازیم. به همین منظور هر کدام از دلایل استنادی را به‌صورت جداگانه، ارزیابی می‌نماییم.

۱. نقد استناد به روایت علوی

استدلال به روایت مذکور از دو جهت سندی و دلالتی، قابل بررسی است. طریق شیخ طوسی (ره) برای سند این روایت، بدین شرح است: «اخیرنا محمد بن محمد، قال: اخبرنی ابوالحسن علی بن محمد الکتاب قال: حدثنا الاجلح، عن حبيب بن ابي ثابت عن ثعلبة بن يزيد الحماني». در سند مزبور، برخی راویان مانند «ابوالحسن علی بن محمد کاتب»، شناخته شده نبوده و مجهولند. لذا حدیث از این طریق، ضعیف است. طریق «نصر بن مزاحم منقری» نیز با اینکه وی از مورخین کوفی بوده و مورد وثوق است، ولی در کتب رجالی، آمده که وی از راویان ضعیف نقل روایت می‌نموده است (نجاشی، ۱۳۶۵، ص ۴۲۸-۴۲۷؛ علامه حلی، ۱۴۱۱ق، ص ۱۷۵). لذا طریق مزبور نیز قابل اعتماد نیست. در مورد نقل روایت از طریق سیدرضی هم باید گفت که «ارسال» در روایت، موجب تضعیف آن می‌گردد. اما در پاسخ بدین اشکال گفته شده که نهج البلاغه نزد اصحاب، مورد پذیرش قرار گرفته شده و بسیاری از فقها

آن را بدون تردید به حضرت علی علیه السلام نسبت داده‌اند و لذا مرسله بودن احادیث مندرج در آن نمی‌تواند خللی در استنادپذیری آن وارد نماید؛ به ویژه آنکه بر آن اعتماد شده و به نصوص آن در احکام الزامی عمل گردیده است (حسینی شیرازی، ۱۴۲۶ق، ج ۲، ص ۴۲-۴۱). با این وجود باید گفت پاسخ مذکور، تنها طبق مبنای نظری کسانی قابل قبول است که عمل مشهور را جبران‌کننده ضعف سند بدانند و الا اشکال سندی همچنان در جای خود باقی است. عده‌ای نیز مجرد انتساب کتاب شریف نهج البلاغه به سیدرضی (ره) را برای اعتبار آن کافی و سند دیگری را لازم ندانسته و اظهار داشته‌اند: شأن ایشان برتر از آن است که بدون علم و یقین، کلامی را به صورت قطعی به حضرت نسبت دهند (حسینی تهرانی، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۱۶۸). در پاسخ به این استدلال نیز می‌توان گفت حجیت روایت از نظر سید رضی، دلیل بر این نخواهد بود که برای سایرین نیز حجت باشد؛ چرا که ممکن است اگر سید رضی، سند روایت را نقل می‌نمود، فقهای دیگر نیز به خاطر ثقه‌ندانستن یا مجهول‌الحال بودن راوی آن را فاقد حجیت، تلقی می‌نمودند.

از نظر دلالت حدیث نیز تأملاتی وجود دارد؛ زیرا حسب نقل، مفاد حدیث در قالب نامه‌ای بوده است که حضرت علی علیه السلام برای امرای لشگری، مرقوم فرموده‌اند، لذا از ظاهر روایت و موقعیت مخاطب آن استفاده می‌شود که در اینجا حضرت علیه السلام بر ضرورت بیان اسرار و آگاهی‌دادن به فرماندهان نظامی، نظر داشته و تعمیم این حکم به سایر آحاد جامعه، مستلزم دلیل جداگانه بوده و از روایت مزبور، قابل اصطیاد نیست. ممکن است در پاسخ به اشکال مذکور گفته شود که چون در ابتدای این نامه، حضرت فرموده‌اند: «فانَّ حَقًّا عَلٰی الْوَالِیِ الْاِیُّمِ عَلٰی رَعِیَّتِهِ فَضْلٌ نَّالَهُ وَ...». لذا علی‌رغم اینکه نامه، خطاب به افراد خاصی بوده، اما مفاد آن به‌طور خاص و لزوماً، انصراف به مخاطبین نداشته است. در دفع این شبهه، بیان می‌شود که هیچ استبعادی وجود ندارد که منظور از رعیت در روایت مذکور، همان امرای لشگر و نه عموم مردم باشد؛ زیرا آنها هم در زمره افراد تحت امر ولی و حاکم اسلامی محسوب شده و مصداق رعیت می‌باشند؛ به ویژه آنکه قرارگرفتن آنها در مقام مخاطب این کلام، مؤیدی بر این

استدلال است. مضافاً بر اینکه حتی بر فرض عام دانستن فراز نخست نامه، باز نمی‌توان چنین نتیجه گرفت که عبارات بعدی نیز جنبه کلی داشته باشد؛ زیرا صرف نظر از واژگانی که در آن به کار رفته؛ نظیر «لَكُمْ و دُونَكُمْ» که ظهور در خطاب به افراد معین دارد، در ادامه نیز تهدید به مجازات شدید متخلفین از دستورات گردیده که قرینه بر آن است که ناظر بر قشر خاصی است.

۲. نقد استناد به سیره معصومین علیهم‌السلام

در مورد استظهار از سیره، ممکن است این اشکال به ذهن متبادر شود که معصومین علیهم‌السلام به اطلاع‌رسانی در خصوص برخی موضوعات پرداخته‌اند. لذا دلالت بر آن ندارد که بتوان حکم آن را به سایر مصادیق نیز تسری داد؛ خصوصاً که در برخی موارد از افشای اطلاعات نهی شده است. این اشکال، قابل دفع است؛ زیرا علی‌رغم موافقت ما با این مسأله که با استناد به سیره، امکان تعدی از موارد منصوص به سایر مصادیق وجود ندارد، ولی با دقت در مواردی که خود معصومین، مردم را به کسب آگاهی از مسائل، ترغیب می‌نمودند و ملاحظه اطلاق موجود در روایات می‌توان گفت تعمیم حکم به سایر موارد، توجیه‌پذیر است و مواردی که از افشای اطلاعات ممانعت شده، جزء استثنائاتی بوده که با دلیل خاص از شمول اطلاقات خارج می‌گردد و به اصل تعمیم این حکم خدشه‌ای وارد نمی‌سازد. اما حقیقت آن است که استدلال به سیره، تنها می‌تواند مثبت جواز دسترسی مردم به اطلاعات باشد و به هیچ وجه، بر تکلیف کارگزاران حکومتی به ارائه اطلاعات به شهروندان دلالتی ندارد.

۳. نقد اقتضای ادله وجوب شورا بر حکومت

در راستای استدلال به دلیل وجوب مشورت، ممکن است اشکال شود که حق بر اطلاعات، ناظر بر حق عموم مردم برای دسترسی به کلیه اطلاعات نزد کارگزاران حکومتی است و حال آنکه در بحث مشاوره، همانطور که سیره معصومین علیهم‌السلام نشان می‌دهد، مشورت، مصادیق خاصی دارد و اصحاب نیز عمدتاً مخاطب آن بوده‌اند و لذا این دلیل اخص از مدعا است. برخی از فقها در پاسخ به این اشکال با استناد به عبارت

«وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» در آیه شریفه ۱۵۹ سوره آل عمران، تکلیف حکومت بر مشورت را به افراد خاصی محدود ندانسته و آن را شامل کلیه امور به جز احکام الهی، تلقی نموده‌اند و چنین بیان داشته‌اند:

بالضروه معلوم است مرجع ضمیر، نوع امت و قاطبه مهاجرین و انصار است، نه اشخاص خاصه و تخصیص آن به خصوص عقلا و ارباب حل و عقد از روی مناسبت حکمیّه و قرینه مقامیّه خواهد بود، نه از باب صراحت لفظیّه و دلالت کلمه مبارکه «فِي الْأَمْرِ» که مفرد محلی و مفید عموم اطلاقی است بر اینکه متعلق مشورت مقررّه در شریعت مطهره، کلیه امور سیاسیّه است هم در غایت وضوح و خروج احکام الهیه - عزّ اسمه - از این عموم از باب تخصّص است، نه تخصیص (نائینی، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۸۴).

با این وجود، نمی‌توان از این اشکال اساسی بر استدلال اخیر، چشم پوشید که شناسایی حق بر اطلاعات از طریق دلیل حاضر، تنها در مواردی قابلیت پذیرش دارد که ناظر بر تصمیم‌گیریهای حکومت باشد و نسبت به سایر موارد، دلالتی نخواهد داشت؛ در حالی که در بحث حق بر اطلاعات، ممکن است افراد، تقاضای تحصیل اطلاعاتی را نمایند که اساساً ربطی به بحث تصمیم‌گیری نداشته باشد و یا حتی ناظر بر اموری باشد که سابقاً در خصوص آن تصمیم‌گیری شده است. لذا بدیهی است که استظهار به دلیل حاضر در این‌گونه موارد کارآیی ندارد.

۴. نقد استناد به نصوص ناظر بر احتراز از قراردادن خود در معرض سوء ظن

در مقام ارزیابی دلیل حاضر، باید گفت که این دلیل، اخص از مدعا می‌باشد؛ زیرا دلیل حاضر بر شناسایی حق مردم بر اطلاعات در حوزه‌هایی که حکومت در معرض اتهام است، به اعتبار دفع شبهه، دلالت کامل دارد؛ اما نسبت به سایر موارد که اتهامی متوجه متصدیان حکومت نمی‌باشد، فاقد هرگونه دلالتی است.

۵. نقد استدلال به ادله ناظر بر نهی از کتمان علم

در پاسخ به استدلال اخیر می‌توان گفت در اینکه نصوص مذکور، شامل پنهان‌نگه‌داشتن

کلیه دانسته‌ها و اطلاعات شود، تردید جدی وجود دارد؛ زیرا همانطور که بسیاری از فقها فرموده‌اند کتمان علم، ناظر بر کتمان احکام شرعی است و شامل عدم بیان موضوعات نمی‌شود (میلانی، ۱۳۹۵ق، ص ۸۳) و حتی برخی، کلیه احکام را موضوع نصوص وارده، ندانسته و بیان داشته‌اند که اطلاع‌رسانی توسط عالم، زمانی واجب است که کسب اطلاع بر متعلم نیز واجب باشد که این امر، منحصر به احکام شرعی الزامی می‌باشد (موسوی خلیفائی، ۱۴۱۱ق، ص ۲۵۱). چنین استدلالی در مورد نصوص سابق‌الذکر نیز مطرح شده است. به‌طور مثال در مورد آیه کتمان گفته شده که در این آیه شریفه، پنهان‌داشتن آنچه سبب هدایت افراد می‌شود مبعوض الهی دانسته شده و سبب هدایت، منحصر در احکام الزامی شرعی می‌باشد (خوئی، ۱۴۱۸ق، ص ۳۷۴) و حتی برخی، مطلق عدم بیان احکام شرعی را مشمول عنوان کتمان ندانسته و با استناد به شأن نزول آیه شریفه، آن را ناظر به موردی دانسته‌اند که کتمان، سبب تضییع حق خواهد شد (طباطبایی قمی، ۱۴۲۴ق، ص ۱۳۳). در مورد روایت منقول از کتاب شریف کافی که منسوب به امام صادق علیه السلام است نیز گفته شده آن علمی که از افراد ناآگاه، عهد گرفته شده که آن را طلب نمایند، علم به واجبات دینی است (کاشف‌الغطاء، ۱۳۸۱ق، ج ۱، ص ۱۷۱).

۶. نقد قاعده لاضرر

استدلال به قاعده لاضرر در ما نحن فیه، مستلزم نوعی «دور» است؛ زیرا مجرای جریان قاعده، ناظر به جایی است که ضرر به معنای اتلاف و تنقیص حقی از شخص، محقق گردد. این در حالی است که اساس مناقشات مطروحه به لحاظ آن است که اصل حق بودن دسترسی به اطلاعات، محل بحث می‌باشد. لذا نمی‌توان موضوع را از طریق اثبات حکم برخاسته از قاعده، اثبات نمود. البته نباید این را نادیده گرفت که اگر در مواردی ممنوعیت دسترسی مردم به اطلاعات موجب ضرر ایشان شود، مثل آنکه حکومت با کتمان اطلاعات ناظر بر وجود خطرات زیست‌محیطی در نقطه‌ای معین، زمینه آسیب دیدن شهروندان را فراهم نماید در این گونه موارد استناد به قاعده لاضرر

توجیه‌پذیر بوده، لکن باز اشکال این دلیل ناظر بر آن است که اخص از مدعا بوده و نمی‌تواند کلیت حق بر اطلاعات را اثبات نماید؛ به‌طوری‌که در مواردی هم که ممنوعیت دسترسی به اطلاعات، منجر به اضرار مردم نمی‌شود را دربرگیرد.

۷. نقد استدلال به سیره عقلاء

در مقام ارزیابی این دلیل، ممکن است اشکال شود که چون این حق در برخی جوامع مورد شناسایی قرار نگرفته، لذا استدلال به آن ناتمام است. در پاسخ بدین استشکال گفته می‌شود چون متعهد در این حق، حکومت‌ها هستند، طبیعتاً توقع می‌رود که دولت‌ها؛ خصوصاً در مواردی که طبع استبدادی نیز دارند از رسمیت‌دادن به این حق، امتناع نمایند. از این رو، عدم رعایت این حق در برخی دولت‌ها نمی‌تواند در استقرار بنای عقلاء بر این نهاد، خدشه وارد نماید. اما نکته ظریفی که در اینجا وجود دارد آن است که دلیل کافی بر اینکه در ارتکاز ذهنی جوامع در دوران حضور معصوم علیه السلام، حق مستقلی به نام «حق دسترسی به اطلاعات در اختیار حکومت»، وجود ندارد تا بتوان عدم ردع ایشان را کاشف از امضای سیره مورد ادعا دانست و صرف اینکه خود معصومین علیهم السلام در دوران تصدی حکومت به اطلاع‌رسانی به مردم می‌پرداخته‌اند، دلیل جداگانه‌ای محسوب نشده و نهایتاً به سیره معصومین علیهم السلام برگشت می‌نماید که دلالت آن بررسی شد.

۸. ارزیابی ادله تعلق مالکیت اطلاعات به مردم

به نظر می‌رسد که دلالت ادله تعلق مالکیت اطلاعات به مردم بر اثبات حق بر اطلاعات از منظر فقهی، تمام است و نمی‌توان خدشه جدی بر آنها وارد ساخت. در مورد دلیل امانی بودن اطلاعات نزد حکومت نیز، گویا همین مبنا در فرآیند بررسی لایحه انتشار و دسترسی آزاد به اطلاعات، مورد توجه فقهای شورای نگهبان قرار داشته است؛ چرا که فقهای محترم در ارتباط با اصل حق مردم در دسترسی به اطلاعات نزد مؤسسات عمومی که زیرمجموعه حکومت هستند، اشکالی نگرفته‌اند، اما در ارتباط با ماده «۶» لایحه که مقرر داشته بود: «مؤسسات خصوصی موظفند با رعایت

مقررات این قانون، اطلاعات مورد نیاز افراد را که برای اجرای حقوق یا حمایت از حقوق آنها ضروری است در دسترس آنان قرار دهند»، این اشکال را مطرح کرده بودند که «اطلاق ماده ۶ در مواردی که مؤسسات مذکور، تعهدی نسبت به متقاضیان در خصوص در اختیار قرار دادن اطلاعات نداشته باشند، خلاف موازین شرع شناخته شد» (شورای نگهبان، نامه شماره ۲۷۲۴۲/۳۰/۸۷). در تشریح نقد اخیر باید گفت که این نقد، متأثر از این مسأله بوده که مؤسسات خصوصی همانند مؤسسات دولتی، امین محسوب نمی‌شوند تا الزام به ارائه اطلاعات داشته باشند و پذیرش این امر، منوط به قرارداد علی‌حده می‌باشد.

۹. ارزیابی احتجاج به قاعده لزوم حفظ نظام

دلالت ادله قاعده لزوم حفظ نظام نیز همچون دلالت ادله تعلق مالکیت اطلاعات به مردم، تمام است. لذا باید گفت که استدلال به آن بر شناسایی حق بر اطلاعات در مقایسه با برخی موارد دیگر که این قاعده مورد استناد قرار گرفته، از دلالت روشن و آشکارتری برخوردار است؛ نظیر استدلال برخی در اینکه تربیت و مراقبت از کودکان بدون سرپرست را به لحاظ آنکه رهاکردن آنها موجب فاسد شدن ایشان و اختلال تدریجی نظام می‌شود بر حاکم اسلامی واجب شمرده‌اند (انصاری و دیگران، ۱۴۲۹ق، ص ۳۴۲-۳۴۱). از این رو، به طریق اولی در جایی که مقابله با فساد حاکمیت، جز با برقراری نهاد حق بر اطلاعات، میسر نمی‌باشد، نمی‌توان در اعتبار آن از منظر فقهی، تردیدی روا داشت.

نتیجه‌گیری

تتبع در منابع فقهی، ما را به سوی امکان استدلال به دلایل متعددی، جهت اثبات «حق شهروندان بر دسترسی به اطلاعات در اختیار حکومت»، رهنمون می‌سازد. تبیین شد که از میان ادله مذکور، برخی نظیر نامه منسوب به حضرت علی علیه السلام برای فرماندهان نظامی، نصوص ناظر بر نهی از کتمان علم و سیره عقلا، دلالتی بر مسأله نداشته و برخی از ادله؛ مانند سیره معصومین علیهم السلام صرفاً در حد اثبات جواز دسترسی مردم به اطلاعات و نه حق بودن این امر کارآیی دارند. همچنین دلایل واجب بودن مشورت بر حکومت، اجتناب

از قرارداد خویش در معرض اتهام و سوء ظن دیگران و قاعده لاضرر نیز در موارد خاصی می‌توانند حق جامعه را در تحصیل اطلاعات موجود در نزد مؤسسات حکومتی اثبات نمایند، لکن دلایل آنها قابل تعمیم به کلیه اطلاعات نمی‌باشد؛ اما دلایل تعلق اطلاعات به مردم و نیز قاعده لزوم حفظ نظام بر اثبات حق بر اطلاعات، دلالت تام داشته و موقعیت این حق را در فقه سیاسی شیعه، مدلل می‌سازد.

یادداشت‌ها

1. Right to Information.
2. Freedom of Information.
3. Presumptive Right.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. ابن ابی الحدید معتزلی، أبو حامد عبدالحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، تصحیح محمد أبو الفضل إبراهیم، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی [ره]، ۱۴۰۴ق.
۳. ابن بابویه قمی [شیخ صدوق]، أبو جعفر محمد بن علی، علل الشرائع، ج ۱، قم: کتابفروشی داوری، ۱۳۸۵.
۴. ابن براج طرابلسی، أبو القاسم عبدالعزیز، المهذب، ج ۲، تحقیق و تصحیح تحت نظر جعفر سبحانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۶ق.
۵. ابن هلال ثقفی، أبو اسحاق ابراهیم بن محمد، الفسارات، ج ۱، تصحیح میرجلال‌الدین حسینی ارموی، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۹۵ق.
۶. الفاضل الهندی، كشف اللثام، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ق.
۷. انصاری، باقر، آزادی اطلاعات، تهران: نشر دادگستر، ۱۳۸۷.
۸. انصاری، قدرت‌الله و دیگران، موسوعة أحكام الأطفال و أدلتها، ج ۳، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار (علیهم‌السلام)، ۱۴۲۹ق.
۹. برقی، أبو جعفر احمد بن محمد، المحاسن، ج ۲، تصحیح جلال‌الدین محدث، قم: دارالکتب الإسلامیه، ج ۲، ۱۳۷۱.

١٠. تميمي أمدي، عبدالواحد بن محمد، غرر الحكم و درر الكلم، تصحيح سيد مهدي رجايي، قم: دارالكتاب الإسلامي، ج ٢، ١٤١٠ق.
١١. حسيني تهراني، سيد محمد حسين، ولاية الفقيه في حكومة الإسلام، ج ٢، بيروت: دارالحجة البيضاء، ١٤١٨ق.
١٢. حسيني شيرازي، سيد صادق، بيان الفقه في شرح العروة الوثقى، ج ٢، قم: دار الأنصار، ج ٢، ١٤٢٦ق.
١٣. حلي [علامه]، أبو منصور حسن بن يوسف، رجال العلامة الحلي، تصحيح علامه سيد محمد صادق بحر العلوم، نجف اشرف: دار الذخائر، ج ٢، ١٤١١ق.
١٤. خوانساري، سيد احمد، جامع المدارك في شرح المختصر النافع، ج ٧، قم: مؤسسه اسماعيليان، ج ٢، ١٤٠٥ق.
١٥. خوئي، سيد ابوالقاسم، التنقيح في شرح العروة الوثقى، ج ١، تقرير ميرزا علي غروي، قم: بي نا، ١٤١٨ق.
١٦. -----، مباني تكملة المنهاج، ج ٤١، قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئي [ره]، ١٤٢٢ق.
١٧. -----، مستند العروة الوثقى، ج ٤، تقرير مرتضى بروجردي، بي نا، بي تا.
١٨. سبحاني، جعفر، فروغ ابدیت، ج ٢، قم: نشر دانش اسلامي، ١٣٦٣.
١٩. سيفي مازندراني، علي اكبر، مباني الفقه الفعال في القواعد الفقيهية الأساسية، ج ١، قم: دفتر انتشارات اسلامي، ١٤٢٥ق.
٢٠. شهيد ثاني، زين الدين بن علي، منية المرید في أدب المفيد و المستفيد، تصحيح رضا مختاري، قم: مكتب الاعلام الإسلامي، ١٤٠٩ق.
٢١. شيخ صدوق، علل الشرائع، نجف اشرف: منشورات المكتبة الحيدرية و مطبعتها، ١٣٨٥ق.
٢٢. صالح، صبحي، نهج البلاغه، تصحيح فيض الاسلام، قم: دار الهجرة، ١٤١٤ق.
٢٣. طباطبائي قمی، سيد تقی، الغاية القصوى في التعليق على العروة الوثقى (كتاب الاجتهاد و التقليد)، قم: انتشارات محلاتي، ١٤٢٤ق.
٢٤. طوسی [شيخ]، أبو جعفر محمد بن حسن، الأمالي، قم: دار الثقافة، ١٤١٤ق.
٢٥. عاملي [شيخ حر]، محمد بن حسن، تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، ج ١٦،

- قم: مؤسسه آل البيت (علیه السلام)، ۱۴۰۹ق.
۲۶. عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی، ج ۲، تهران: انتشارات امیرکبیر، ج ۴، ۱۴۲۱ق.
۲۷. کاشف الغطاء، علی بن محمد رضا، **النور الساطع فی الفقه النافع**، ج ۱، نجف اشرف: مطبعة الآداب، ۱۳۸۱ق.
۲۸. کلینی رازی [شیخ کلینی]، محمد بن یعقوب، **الکافی**، ج ۱، قم: دارالحدیث، ۱۴۲۹ق.
۲۹. مجلسی [علامه]، محمد باقر، **بحار الأنوار**، ج ۱۰، ۲۱، ۳۳ و ۳۹، تصحیح حسین حسینی بیرجندی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ج ۲، ۱۴۰۳ق.
۳۰. منتظری، حسینعلی، **مبانی فقهی حکومت اسلامی**، ج ۸، ترجمه و تقریر محمود صلواتی و ابوالفضل شکوری، قم: مؤسسه کیهان، ۱۴۰۹ق.
۳۱. منقری، نصر بن مزاحم، **وقعة صفین**، تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ج ۲، ۱۴۰۴ق.
۳۲. موسوی خلخالی، سید محمد مهدی، **مدارک العروة الوثقی** (فقه الشیعه، الاجتهاد و التقليد)، قم: چاپخانه نوظهور، ج ۳، ۱۴۱۱ق.
۳۳. موسوی گلپایگانی، سید محمد رضا، **الدر المنضود فی أحكام الحدود**، ج ۱، قم: دارالقرآن الکریم، ۱۴۱۲ق.
۳۴. میلانی، سید محمد هادی، **محاضرات فی فقه الإمامیه** (کتاب الصلاة؛ صلاة المسافرين)، تدوین فاضل حسینی میلانی، مشهد: مؤسسه چاپ و نشر دانشگاه فردوسی، ۱۳۹۵ق.
۳۵. نائینی، محمد حسین، **المکاسب و البیع**، ج ۱، تقریر میرزا محمد تقی آملی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.
۳۶. -----، **تنبيه الامة و تنزيه الملة**، تحقیق و تصحیح سید جواد ورعی، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۲۴ق.
۳۷. نجاشی، أبو العباس أحمد بن علی، **رجال النجاشی**، قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجامعة المدرسین بقم المشرفة، ج ۶، ۱۳۶۵.
۳۸. هاشمی خوئی، میرزا حبیب الله، حسن زاده آملی، حسن و کمره ای، محمد باقر، **تکملة منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه**، ج ۲۰، تصحیح ابراهیم میانجی، تهران: مکتبه الاسلامیه، ج ۴، ۱۴۰۰ق.

39. Birkinshaw, Patrick; Freedom of Information (The Law, the Practice and the Ideal), Cambridge: Cambridge University Press, Fourth Edition, (2010).
40. Calling of an International Conference on Freedom of Information (Resolutions Adopted by The General Assembly During Its First Session, No. 59(1)), Retrieved July 22, 2012, from <http://daccess-dds-ny.un.org/doc/RESOLUTION/GEN/NR0/033/10/IMG/NR003310.pdf?OpenElement>.
41. Council of Europe Convention on Access to Official Documents, No. 205, Retrieved July 10, 2012, from <http://www.conventions.coe.int/Treaty/Commun/ChercheSig.asp?NT=205&CM=8&DF=10/07/2012&CL=ENG>.
42. Mendel, Toby; Freedom of Information (A Comparative Legal Survey), Paris: Unesco, Second Edition (2008).